

Ni DIEU
Ni MAÎTRE!



نه خدا، نه ارباب؛ تاریخچهی آنارشیسم بخش یکم: زایش آنارشیسم و پیر - ژوزف پرودون

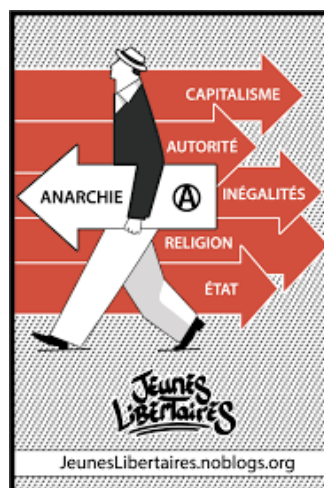
فیلمی مستند از تانکرد رامونه* Tancrede Ramonet
برگردان فیلمنامه از: رضا اسپیلی



مقدمه‌ی مترجم

«آنارشیسم چیست؟» پاسخ به این پرسش را انگار همه می‌دانیم. در واقع پرسشی ساده‌تر از این گویی پیدا نمی‌شود. می‌گویند که آنارشیسم بلبشو است، خشونت‌زاست، پس باید از آن حذر کرد. مخالفان نظری آن می‌گویند که ایده‌ی است خام که چفت‌وبست نظری محکمی ندارد. خب، اینها را که مخالفانش می‌گویند اما خودش چیست؟ برای شناخت یک پدیده که نمی‌توان (یا فقط نمی‌توان) به آرای مخالفانش اتکا کرد. درست آن است که باید آن را از منابع دست اول و شارحانش شناخت. پس چرا از این منابع محروم ایم؟ این تبعیض در مورد آنارشیسم از کجا آب می‌خورد؟ تاریخش چیست؟ اندیشمندانش چه کسانی اند و چه می‌گویند؟ چرا این محروم بودن، این سانسور در مورد ایده‌های دیگر وجود ندارد (یا دست‌کم در این حد وجود ندارد)؟ واقعیت این است که آنارشیسم تابو است و هر پدیده‌ی را که وارد قلمرو تابو بکنند به این می‌ماند که روح و رنگارنگی‌اش را از آن گرفته باشند. آن پدیده به یکباره گویی دیگر هیچ وجه و جنبه و رنگی ندارد، انگار که هرگز نداشته است، مگر یک وجه آن هم همه بدی و ویرانی و تیرگی و رنگش بی‌رنگی. حال آنکه پدیده‌ها، به‌ویژه جریان‌های فکری در اساس رنگارنگ و چندوجهی هستند.

آنارشیسم (یا لیبرتاریانیسم یا جریان‌های لیبرتری؛ عبارت‌های دیگری که غالباً در معنای مترادف آن به کار می‌روند) اتفاقاً طیف وسیعی از رنگ‌ها را شامل می‌شود. جریان‌های متعددی دارد و آنچه همه‌ی آنها را درون تعریف نگه می‌دارد دو رنگ اصلی این طیف است: ۱. رد و انکار هرگونه اقتدار از دولت گرفته تا قدرت مذهب و پدرسالاری ۲. ایجاد جامعه‌ی خودگردان بر مبنای اصول همبستگی و کمک متقابل اعضا چنان‌که در آن کسی بر دیگری تسلط نداشته باشد و استثماراری صورت نگیرد. و ترم آنارشی که اشاره به یک وضعیت دارد نه بلبشو و خشونت بلکه به معنای وضعیت بی‌سروری است، وضعیتی که در آن کسی بر دیگری سروری و سیادت نداشته باشد، وضعیت عاری از تسلط یک فرد یا نهاد



* مشخصات فیلم عبارت است از:

Tancrede Ramonet, *Ni dieu ni maître, une histoire de l'anarchisme*, coffret de deux DVD (3h41) et un livre (*Ils ne peuvent pas détruire nos idées*, 60 pages), Temps noir et Arte édition, 2016 .

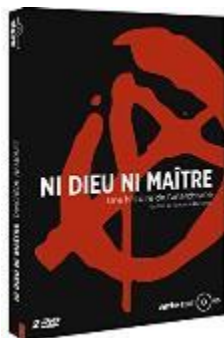


یا گروه بر فرد یا نهاد یا گروهی دیگر. در واقع آنارشی وضعیت حاصل از کار همگانی و متکثر در برابر کار متمرکز و ختم به یکنفر یا به یک محفل شونده است.

فرصت ارزشمند شناخت آنچه در ایران از من و ما دریغ می‌شد یعنی نه فقط آشنایی با یک ایده‌ی مگو بلکه اساساً آشنایی در فضایی بی‌پیشداوری و آزاد را در فرانسه به دست آوردیم. آزاد از طرفداری‌های حزبی و سکتاریستی و محفلی. تصورش را بکنید که در قفسه‌های کتابخانه‌ها ردیف پشت ردیف کتاب از آنارشیسم، این ایده‌ی هراس‌آور قدغن ببینید، ببینید و بشنوید که در دانشگاه‌ها درباره‌ی آن بحث و فحص می‌شود، کسانی، بسیاری کسان، خود را لیبرتر یا آنارشیست یا آنارکوسندیکالیست می‌دانند و بدون ذره‌یی واهمه از باورهایشان دفاع می‌کنند و کار به اینجا ختم نمی‌شود: جوامع و جنبش‌های لیبرتری در سرتاسر فرانسه و ایتالیا و اسپانیا و آلمان و انگلستان و در شرق اروپا و همینطور امریکای لاتین و ژاپن و... این تازگی‌ها در روژآوا سرزنده و شادمان با اصول ضد اقتدار و خودگردانی مردمی به هستی خود ادامه می‌دهند. آنارشیست‌ها در هر تظاهرات ضد سیستم در فرانسه با پرچم سرخ و سیاه‌شان حضور دارند و چه بسا خود آن را سازمان می‌دهند.

البته اینها که می‌نویسم به این معنی نیست که تصور شود آنارشیست‌ها در جوامع غربی و غیرغربی در خطر و در مظان اتهام نیستند که هستند و به شدت هم هستند اما خواننده متوجه هست که صحبت اینجا از ایجاد فرصتی برای ابراز آزادانه‌ی یک ایده است. هیچ چیزی برای مردم یک مملکت بدتر از این نیست که از آشنایی با آرا و باورهای مختلف محروم بماند. ایجاد فرصتی برای شکستن تابوها و نشان دادن رنگین‌کمان جریان‌های فکری شاید از مبرم‌ترین وظیفه‌های روشنفکری باشد.

تاریخ مبارزاتی جنبش‌های اجتماعی - سیاسی، همان‌طور که در متن فیلمنامه خواهیم خواند در موارد مهمی چون تثبیت اعتصاب و اعتصاب سراسری و تعیین روز اول ماه می به‌عنوان نماد مبارزه‌ی کارگران مرهون لیبرترها، آنارشیست‌ها و آنارکوسندیکالیست‌هاست.



باری، برگردان فارسی متن فیلمنامه‌ی *نه خدا، نه ارباب؛ تاریخچه‌ی آنارشیسم* فیلم مستند ساخته‌ی تانکرد رامونه را برای پر کردن جای خالی اثری در مورد این جریان فلسفی - سیاسی و به‌ویژه برای جان‌های جست‌وجوگری که دانستن را ورای داوری‌های متداول حق ابتدایی خود و همگان می‌دانند به انتشار می‌رسانم. بدانیم که هرگاه پاسخ پرسشی اخم و رو ترش کردن و حواله دادن‌های معهود بود، دروغی پنهان می‌کنند و منفعتی حاصل یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت بی‌سوادی‌شان را می‌پوشانند.

می‌ماند یکی دو نکته در مورد ترجمه. از آنجاکه این برگردانی است از فیلمنامه‌ی مستند، حس و هدف من این بوده که حس و حال کار حفظ شود. هیچ دخل و تصرفی در کار نکرده‌ام. مصاحبه‌شوندگان هرکدام به زبان خود، فرانسوی و ایتالیایی و انگلیسی و اسپانیایی و روسی، در فیلم صحبت می‌کنند. در فیلمنامه‌ی که کارگردان فیلم، تانکرد، برایم فرستاد همه، جز متن‌های انگلیسی، به فرانسوی ترجمه شده بودند، به این ترتیب کار من راحت شد و متن را از فرانسوی و گاه انگلیسی برگردانده‌ام؛ آن دو زبانی که از بین این‌همه می‌دانم. پانوش‌ها همه‌جا از من است.

نکته‌ی آخر اینکه متن فیلمنامه اینجا به صورت بخش‌به‌بخش منتشر خواهد شد تا در نهایت نسخه‌ی کامل آن نیز در اختیار مخاطب قرار بگیرد.



شبحی بر فراز جهان پرواز می‌کند: شبح آنارشیسم

شبی در خیابانی در شهری گروهی بیش‌وکم خودجوش شکل می‌گیرد. سیاه‌پوش، کلاه بر سر، نقاب بر چهره، صف همینطور پیش می‌رود بدون آنکه با مقاومتی روبه‌رو شود. با پرچم‌ها و شعارها و نگاه‌ها. یکی از آن میان با دوربینش لحظه‌ها را ثبت می‌کند.

ناگهان میله‌های آهنی پدیدار می‌شوند. اما همه‌ی اینها، پسر جوانی که شیشه‌یی را می‌شکند، دختر جوانی که فریاد می‌زند و آن دیگری که روی دیوار می‌نویسد «فاک د سیستم»، و شورشی را شکل می‌دهند که یادآور جشن‌های ساتورنال^۱ در زمان‌های قدیم است، تهدید بزرگ دیگری برای پلیس کشورهای غربی قلمداد می‌شوند.



۱. جشن‌های ساتورنال saturnale، در دوره‌ی روم باستان جشن‌هایی مردمی بودند در ستایش خدای ساتورن که یک هفته
←



اینها که هستند؟ از کجا می‌آیند؟ اینها که دیروز و امروز خود را آنارشیست نامیده‌اند چه فکری در سر دارند؟ چرا پوشاندن چهره‌هایشان برای ما غریب به نظر می‌رسد؟ چرا اندیشه‌شان مبهم و تاریخشان این قدر مضطرب‌کننده به نظر می‌رسد؟

آنارشیسم، زاده‌ی سرمایه‌داری، برادر مخالف کمونیسم دولتی، هرگز از دمیدن شعله‌ی شورش در جهان باز نایستاده است. وگرچه در میان لیبرترها^۱ بعضی به راه‌های خلاف رفته از رولور استفاده کرده و از زبان دینامیت سخن گفتند، نباید فراموش کرد که بیشتر آنها راه‌های آلترناتیو را پیشنهاد کرده و آغازگر انقلاب‌ها در پنج قاره‌ی زمین بوده‌اند.

اما قدرت مسلط همواره و در همه‌جا آنها را سرکوب کرده است. آنها را زنجیر کرده به تیغ گیوتین سپرده یا به صندلی‌های الکتریکی بسته است. البته اینکه با نام بردن از ایشان در صفحه‌ی حوادث روزنامه‌ها عملشان را کوچک جلوه دهند و یا اینکه دست‌آوردهایشان را از حافظه‌ی جمعی پاک کنند، قطعاً کمترین مجازات‌شان نبوده است.

حتا وقتی که باورهای آنها در میان مردم رایج می‌شود و گسترش می‌یابد، شبکه‌های نو می‌آفریند و نسل جوان از پاریس تا نیویورک و از توکیو تا بوئنوس آیرس را به خود جلب می‌کند، انگار دیگر جزئی از باور عام و روزمره‌ی ما شده که آنها را خیال‌پرور بینداریم و بگوئیم که به سوءتفاهم دامن می‌زنند.

پس این بوی گوگرد که پیشاپیش هر صف سیاه آنها به مشام می‌رسد و این امید جنون‌آسا که با هربار اهتزاز پرچم سیاه برمی‌بالد از کجا می‌آید؟

چگونه است که آنارشیسم که برای دنیای کهن ما آینده‌ی دیگری در سر می‌پرورد و بیش از ۱۵۰ سال است که با ارباب‌ها و خدایان سر ستیز دارد، همواره پرسش‌هایی چنین به‌روز از ما می‌پرسد؟

و چرا تاریخش که چون آونگی از چپ به راست و از شورش تا حمله در نوسان است امروز بیش از هر زمان دیگری تاریخ ماست؟

همه‌چیز در سایه‌ی شومینه‌های کارگاه‌های شاقه‌ی صنعتی اولیه، در قلب هنوز مردمی شهرهای مدرن، در پای قصرهای قدیمی که به مرکزهای مالی تبدیل شده بودند آغاز شد. ما در آغاز سده‌ی نوزدهم هستیم و همه‌جا شاهد ظهور نظام اقتصادی نوینی است: سرمایه‌داری گام‌های نخست‌اش را برمی‌دارد، الگوی اندیشه‌اش را تحمیل می‌کند، صنعت بزرگش را می‌آفریند و چشم‌انداز را زیرورو می‌کند. اما توهم‌هایی که



پیش از انقلاب زمستانی برگزار می‌شدند و سرآغاز جشن‌های دیگر سال بودند. این جشن‌ها ویژگی مردمی داشتند از این‌رو که در مدت برگزاری آنها موانع و فاصله‌های اجتماعی مانند اختلاف طبقاتی و غیره زدوده می‌شد، دیگ‌های بزرگ غذا همه‌جا برای مصرف همگان آماده بود، تحفه‌ها بین مردم ردوبدل می‌شد، به کودکان عروسک هدیه می‌دادند و گیاهان همیشه سبزی مانند خاس و داروآش و عشقه در خانه‌ها می‌کاشتند یا می‌گذاشتند. گفتنی است که ساتورن خدای کشاورزی و رقص و فرمانروای زمین در فصل تابستان تا آغاز دوره‌ی انقلاب زمستانی بود و پس از آن به خواب زمستانی می‌شد.

۱. آن فرد، جریان، جنبش، ساختار و سازمانی لیبرتر است که از آزادی مطلق بدون هیچ قید و استثناء حمایت می‌کند و در نتیجه به اصل اقتدار در ساختار اجتماع تن نمی‌دهد و هرگونه محدودیت ناشی از این اصل را رد کرده در جهت برانداختن آنها می‌کوشد. در نتیجه اصطلاح لیبرتر از آنجاکه ضد اقتدار و هوادار اصل خودگردانی است اغلب مترادف جریان فلسفی - سیاسی آنارشیسم در نظر گرفته می‌شود. از اصول اندیشه‌ی لیبرتری می‌توان به: سازماندهی افقی، ضدیت با اقتدار، رادیکالیته‌ی انقلابی و بین‌المللی‌گرایی، بی‌خدایی، آزادی بیان و اندیشه، برابری همگان و خودداری از بازی‌های حزبی اشاره کرد. نک. قسمت دوم همین متن.



زاده‌ی انقلاب یکم صنعتی هستند در حال از هم پاشیدن اند و جایشان را به واقعیتی بسیار عریان‌تر و تیره‌تر می‌دهند.

ژان - ایو مولیه JEAN-YVES MOLLIER (تاریخدان و استاد دانشگاه ورسای، فرانسه)

”مشکل بزرگ سده‌ی نوزدهم چیست؟ چیزی است که آن موقع با عبارت ساده‌ی «مسأله‌ی اجتماعی» بیان اش می‌کردند. جامعه رشد می‌کند، راه‌آهن اختراع می‌شود، لوکوموتیو اختراع می‌شود، وه، ماشین بخار! راه‌آهن، کشتی بخار، ماشین نساجی. به نوعی می‌بینیم که جامعه رشد قابل توجهی می‌کند: بهداشت و پزشکی و هرچیز مربوط به آنها؛ اما فلاکت آنهایی که در تولید و مانوفکتور و آنچه بعدتر کارخانه نامیده می‌شود کار می‌کنند بی‌اندازه و بی‌سابقه است. بیشتر اندیشمندان، کسانی چون سن‌سیمون و فوریه و پرودون (یا مارکس، کبه^۱ یا اوون، می‌شود خیلی اسم‌ها را ردیف کرد) همه از خود می‌پرسند چگونه می‌شود این تناقض را برطرف کرد؟“

نمی‌توان زایش آنارشیسم را فهمید اگر زندگی سراسر نکبت و حرمان پرولتاریا را در آن زمان که چیزی ندارد مگر نیروی کارش به یاد نیاوریم. روز کاری‌اش بیشتر از ۱۲ ساعت طول می‌کشد و درآمدی که از زحمتش به دست می‌آورد کفاف سیر کردن شکمش را هم نمی‌دهد. نه مرخصی هست و نه بیمه و نه بازنشستگی. کودکانش به محض اینکه بتوانند روی زانوانشان بایستند شروع به کار می‌کنند و از هر دو کودک یکی پیش از شش سالگی می‌میرد. سوءهاضمه و بیماری‌های همه‌گیر و الکل در کار ویرانی‌اند. بی‌سوادی عادی است و تصادف، قاعده. در سال ۱۸۴۰ امید به زندگی کارگر به زحمت از سی سال بیشتر است.

ژان - ایو مولیه

”کارگر هرگز این قدر فقیر نبوده است، کارگر هرگز تا این حد کار نکرده است، کارگر هرگز این قدر کم از ضیافت خارق‌العاده‌یی که مالکان ابزار تولید از آن بهره می‌برند نصیب نبرده بوده است. چه نظام اجتماعی می‌تواند این مسأله را حل کند؟ منظور این است که نه تنها به کارگر کار بدهد بلکه به او به اندازه‌ی کافی بدهد تا بتواند خوب بخورد و نه فقط این، بلکه بتواند بخواند و به فرهنگ خود برسد و در جامعه‌ی دمکراتیک مشارکت داشته باشد.“



همان طور که بورژوازی که از پیشرفت سود می‌برد و در ناز و نعمت زندگی می‌کند ایدئولوژی خود را در لیبرالیسم می‌یابد، پرولتاریا در سوسیالیسمی که هنوز چارچوبش شکل کامل و دقیقی به خود نگرفته جویای پاسخ مشکل خود است. اما سوسیالیسم برای پیدا کردن راه‌حل بی‌عدالتی باید تناقض دیگری را که کمابیش فلسفی است حل کند:

نرمن بیرژون Norman Baillargeon (تاریخدان و استاد دانشگاه کبک، کانادا)

”مشکل مشکل‌های فلسفه‌ی سیاسی از زمان لیبرالیسم کلاسیک، چگونگی پرداختن به آزادی و سپس برابری است. چگونه بیشترین بازه‌ی ممکن آزادی را تضمین کنیم که با این واقعیت سازگار



۱. اتین کبه Cabet اندیشمند سیاسی فرانسوی و نخستین کسی که خود را کمونیست نامید. او در سال ۱۸۴۸ در کرانه‌ی رود سرخ در ایالات متحد امروزی جامعه‌ی آرمانی‌یی بنیاد نهاد که دیر نپایید. مارکس و انگلس در تقسیم‌بندی سوسیالیست‌ها به علمی و تخیلی او را جزو سوسیالیست‌های تخیلی دانستند.



باشد که همه به یک میزان و با بیشترین میزان برابری ممکن از آزادی بهره ببرند؟ یعنی بدون برابری آزادی کامل نیست و باید این دو ایده آل آزادی و برابری را با هم سازگار کرد. آنارشیستی آمریکایی می‌گوید: «آزادی بسیار بدون برابری جنگل است، برابری بسیار بدون آزادی زندان است. نه جنگل می‌خواهیم نه زندان.» این خواست سازگار کردن حداکثر آزادی با حداکثر برابری - که آسان نیست - این شوق دوگانه به آزادی و برابری هم‌زمان به نظر من یکی از ارزش‌های بنیادین آنارشیسم است.^۴

هنوز تا اواسط سده‌ی نوزدهم عبارت آنارشیسم که ریشه‌ی یونانی‌اش (آنارخه an-arkhê) به معنی غیاب قدرت است، عبارتی منفی است که برای توصیف هرچومرج و بی‌نظمی و غالباً برای محکوم کردن یاغیان به کار می‌رود. گرچه می‌توان از حضور پیش‌آهنگانی مانند دیوژن کلبی^۱، توماس مونترز، مری وولستونکرافت، اندو شویکی^۲، یا آزاداندیشانی چون ساد و تئوفیل دُ ویو^۳ یا آرمانشهرباورانی مثل گادوین، اوون و فوریه یا انقلابی‌های پرشوری مانند گراکوس بابوف یا سیلون مرشال^۴ یا معاصرانی همچون استیرنر در تاریخ آنارشیسم نام برد، این پیر - ژوزف پرودون است که برای نخستین بار با به کار بردن این واژه در معنی موضع‌گیری سیاسی انقلابی، ناگهان ارزشی مثبت به آنارشیسم می‌دهد و به این ترتیب این عبارت را به حساب خود می‌نویسد.



پیر ژوزف پرودون PJ Proudhon



۱. دیوژن سینیوی یا آنتور که در میان فلاسفه‌ی ایرانی مشهور است دیوژن کلبی (۴۱۳ پ.م. - ۳۲۷ پ.م.) نامدارترین فیلسوف مکتب کلبی‌گری است. این مکتب فلسفی پیرو اصالت ماده و به‌شدت ضد مصالحه با قدرت و هنجارهای عصر خود و در پی دگرگون کردن ارزش‌های زمانه‌اش بود و بی‌قیدوبندی و فروتنی را به بزرگان و قدرتمندان می‌آموخت. کلبی‌مسلمان و در رأس آنها دیوژن فلسفه را برانداز و شادی‌بخش می‌خواستند، ساده‌زیست بودند و فضیلت و فرزانی را تنها در سایه‌ی آزادی میسر می‌دانستند. این آزادی به معنی رهایی رادیکال از هنجارهای مسلط و نزدیکی هرچه بیشتر به طبیعت است. این سخن مشهور از دیوژن سینیوی است که گویند وقتی اسکندر مقدونی قدرقدرت از او پرسید از من چه می‌خواهی پاسخ اش داد هیچ! به کناری برو و بگذار آفتاب بر من بتابد.
۲. اندو شویکی Ando Shoeki (۱۷۰۳-۱۷۶۲) فیلسوف سده‌ی هژدهم ژاپنی که اندیشه‌ها و هنجارهای مسلط بودیستی و کنفوسیوسی را نمی‌پذیرفت و با فتودالیسم به‌عنوان نظام سیاسی مخالف بود.
۳. تئوفیل دُ ویو Théophile de Viau (۱۵۹۰-۱۶۲۶) شاعر و نمایشنامه‌نویس پرآوازه‌ی سده‌ی هفدهم فرانسه بود به‌طوری‌که شعرهایش را مثل برگ زر دست‌به‌دست می‌کردند. اما او بعدها به‌واسطه‌ی نقد شاعران کلاسیک به فراموشی سپرده شد چراکه از اصول کلاسیک در شعرهایش استفاده نمی‌کرد تا اینکه دوباره تئوفیل گوتیه کشف اش کرد. در میان شعرهایش نوشته‌هایی بود در عشقش به مرد دیگری، در نتیجه او را به‌علت داشتن روابط همجنس‌گرایانه و نگارش شعرهای هرزه‌نگارانه و داشتن باورهای لیبرتری و غیرمذهبی به مرگ محکوم کردند اما او موفق شد فرار کند. در موردی دیگر ژزوییت‌ها حکم دادند که او باید به‌علت شعرهای هرزه‌نگارانه‌اش جلوی کلیسای نتردام پاریس برهنه سوزانده شود اما او از این مخمصه هم جان سالم به‌در برد. نمایش تراژدی او، عشق تراژیک پیرام و تیسبه موفقیتی بی‌نظیر یافت چنان‌که عبارتی از آن - که معنای دوپهلویی دارد - تا به امروز در زبان فرانسه مانده است: «خیانتکار از آن سرخ شده است» آنجا که تیسبه با نگاهی اندیشناک به خنجر که عشقش پیرام با آن خودکشی کرده است می‌موید:
آه! خنجر که به لاقیدی از خون ارباب خود
پلشت شده است!
۴. پیر سیلون مرشال Pierre Sylvain Maréchal (۱۷۵۰-۱۸۰۳) شاعر و نویسنده‌ی فرانسوی. مبارز پرشور امر برابری اجتماعی و از پیشگامان ایده‌ی اعتصاب سراسری (همراه با گراکوس بابوف) و آنارشیسم.



گائتانو منفردونیا Gaetano Manfredonia (تاریخدان، مدرس و کتابدار)

”پرودون اوایل سده‌ی نوزدهم در بزانسون به دنیا آمد و برخلاف بیشتر نظریه‌پردازان سوسیالیسم یا حتا آنارشیسم پیش‌زمینه‌ی مردمی داشت. قدرت و اصالت بزرگ پرودون در این است که وقتی بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی را محکوم می‌کند می‌داند از چه حرف می‌زند.“

ژان - ایو مولیه

”پرودون خودش کارگر است، چاپچی است. خواندن و نوشتن می‌داند و نه فقط می‌تواند بنویسد بلکه می‌تواند به اندیشه‌هایش شکل منسجمی بدهد و آنها را در قالب کتاب منتشر کند. او در جریان کارگری در چاپخانه افسونی را می‌یابد که او را به انتشار کتاب‌هایی می‌کشاند که فرانسه‌ی آن روز را درمی‌نوردد.“



پرودون در سال ۱۸۴۰ رساله‌ی می‌نویسد که او را به شهرت می‌رساند: مالکیت چیست؟ اگرچه پاسخی که او به این پرسش می‌دهد («مالکیت دزدی است») بلافاصله آشوب به پا می‌کند، این نظری که چند سطر پایین‌تر اظهار می‌کند، شناسنامه‌ی واقعی و گواهی زایش اندیشه‌ی آنارشیستی است؛ قاعده‌ی تناقض‌آمیز که همه‌چیز را می‌گوید:

- خب، بگویید بینم دمکرات هستید؟
- نه.
- چی؟ پس سلطنت‌طلبید؟
- پناه بر خدا.
- آهان، پس طرفدار حکومت اشراف هستید؟
- به هیچ‌وجه.
- حکومتی تشکیل شده از اینها همه را می‌خواهید؟
- این که دیگر اصلا.
- پس چی هستید؟
- آنارشیست هستیم. گرچه دوست خوب نظم باشم اما به معنی واقعی کلمه آنارشیست ام.

ژان - کریستوف آنگو JEAN-CHRISTOPHE ANGAUT (پژوهشگر و استاد دانشگاه، مدرسه‌ی عالی طبیعی لیون، فرانسه)

”او همزمان که اعلام می‌کند آنارشیست است، می‌گوید که مالکیت دزدی است. این یعنی چی؟ یعنی اینکه او مالکیت را اساس گونه‌ی از نظم اجتماعی می‌داند و با گفتن اینکه آنارشیست است در واقع می‌گوید که «من به پایه‌های این نظم اجتماعی که همان مالکیت باشد حمله می‌کنم.»“



گائتانو منفردونیا

”پرودون حتا از این هم فراتر می‌رود چراکه برای او یک فضایی، چطور بگویم، خط مستقیمی است بین سلطه‌ی سیاسی که دولت اعمال می‌کند، سلطه‌ی اقتصادی که سرمایه اعمال می‌کند و سلطه‌ی مذهبی که ایده‌ی خدا اعمال می‌کند. پس پرودون به معنی واقعی پدر آنارشی است چون که تنها کسی است که این سه شکل از سلطه را به هم مربوط می‌داند و فکر می‌کند که اگر بخواهیم به طرز مؤثری ساختار اجتماعی را تغییر دهیم باید هر سه‌ی آنها را همزمان و با هم براندازیم.“

گرچه پرودون برای تغییر ساختار اجتماعی، ویران کردن قدرت‌ها را می‌ستاید، اما هوادار خشونت انقلابی نیست. او در رؤیای نظام مبتنی بر ارتباط تا حد ممکن برابر دوطرفه‌ی است (موتوآلیسم)^۱ که بانک مردمی که بنا می‌کند می‌تواند نخستین نشانه‌اش باشد. به اندیشه‌ی او از هر طرف حمله و نقد و تمسخر و قدغن می‌شود. با این همه آثارش راه‌ها را درمی‌نوردند و آنارشیسم‌اش به سرعت سوسیالیست‌های سراسر جهان را مسحور می‌کند، از آن میان جوان تازه دکتر فلسفه شده، کارل مارکس، که می‌نویسد که به نظر او پرودون قهرمان تازه‌ی جنبش کارگری اروپا است. یا دورتر، در مرزهای اروپا در روسیه‌ی دور، کنت لئو نیکولایویچ تولستوی، عنوان یکی از مقاله‌های پرودون، جنگ و صلح، را وام می‌گیرد تا کتاب تازه‌ی خود را به این نام بنامد. اما کسی که آنارشیسم را به اندیشه‌ی به‌تمامی انقلابی تبدیل می‌کند میخائیل باکونین است؛ عضو سابق حزب کادت^۲، کسی که تمام زندان‌های اروپا را دیده و بارها به مرگ محکوم شده.

ادامه در بخش دوم: میشل باکونین و بین‌الملل ضد اقتدار



۱. موتوآلیسم Mutuellisme، آموزه‌ی اقتصادی و اجتماعی بنیاد نهاده‌شده از طرف پرودون بر اساس اصول تبادل برابر و همبستگی و کمک متقابل اعضا به یکدیگر.
۲. کادت برگرفته از حروف اول حزب مشروطه‌ی دمکراتیک، حزبی که در سال ۱۹۰۵ در روسیه بنیاد نهاده شد و نام دیگرش حزب آزادی خلق بود. از نظر سیاسی لیبرال و خواستار سلطنت مشروطه به‌شیوه‌ی انگلستان در روسیه و از نظر اقتصادی طرفدار روز کاری هشت‌ساعته و حق اعتصاب برای کارگران بود. آنها همچنین به احقاق حق اقلیت‌های قومی و مذهبی باور داشتند. خاستگاه این حزب شوراهای محلی به نام زمستوها بود. فعالیت این حزب پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ غیرقانونی اعلام شد.